## جلسه 63-921

**یک‌شنبه - 01/11/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به وضع الابهامین در حال سجود بود که عرض کردیم اصل وضع الابهامین وجوبش ظاهرا محل اشکال نباشد، و آن روایت هارون بن خارجه که دیروز نقل کردیم که رأیت اباعبدالله علیه السلام در حال سجود رافعا قدمیه علی الارض گفتیم هم سندش اشکال دارد، درست است که راویش عبدالله بن عثمان است ولی عبدالله بن عثمان با آن عبدالله بن عثمان فزاری معلوم نیست یکی باشد، عبدالله بن عثمان فزاری که برادر حماد بن عثمان است او ثقه است ولی این شخص عبدالله بن عثمان‌ که در سند این روایت هست معلوم نیست او باشد چون فزاری از امام صادق شمرده شده و بی واسطه از امام صادق نقل می‌‌کند ولی این عبدالله بن عثمان‌ که در سند این روایت است با واسطه از امام صادق علیه السلام نقل می‌‌کند. دلالتش هم ما اشکال کردیم که معلوم نیست مربوط به نماز باشد و اگر برای نماز هم باشد نمی‌گوید در تمام آنات سجود حضرت رفع قدمین کرده بود علی الارض شاید حضرت سخت‌شان بودند ذکر واجب سجود کرده بودند در اذکار مستحبه رفع قدمین کرده بودند علی الارض، این‌که اشکال ندارد ما هم می‌‌توانیم این کار را بکنیم.

راجع به این‌که وضع الابهامین رأس ابهامین لازم نیست روی زمین گذاشته بشود ما عرض کردیم مقتضای اطلاق وضع الابهامین همین است که رأس الابهامین را بگذارید ظاهرش را بگذارید باطنش را بگذارید، هیچ فرقی نمی‌کند.

یک عبارتی را مفتاح الکرامة از ابن فهد در موجز نقل می‌‌کند که ایشان گفته رؤوس الاصابع را حق ندارید روی زمین بگذارید، باید ظاهر الاصابع را روی زمین بگذارید و این هم چیز عجیبی است در مقابل قول به وضع رأس الابهام علی الارض یکی پیدا بشود بگوید رأس الابهام را مبادا روی زمین بگذارید باید ظاهر الابهام را روی زمین بگذارید یعنی پایتان را کج کنید که آن قسمتی که ناخن هست او روی زمین قرار بگیرد. آقای حکیم هم به اعتماد مفتاح الکرامة این را نقل کرده آقای خوئی هم نقل کرده ولی ما مراجعه کردیم به الرسائل العشر مال ابن فهد حلی است، که همین رساله موجز در او هست صفحه 81، تعبیر این بود: و یراعی اطراف الاصابع فی الرجلین فلایجزی موضع الشراک، موضع شراک این نعل‌های عربی بود که بند داشت، حالا بعضی هایش بندش می‌‌آمد بین شست پا قرار می‌‌گرفت بعضی هایش روی مفصل قرار می‌‌گرفت، خلاصه آن قسمت را مجزی نیست روی زمین بگذارید، بعد دارد و ظاهر الاصابع دون رؤوسها، مفتاح الکرامة این ظاهر الاصابع را عطف کرده به آن اطراف الاصابع و عبارت را این‌طور فهمیده که و یراعی ظاهر الاصابع دون رؤوسها مراعات کند که ظاهر اصابع روی زمین قرار بگیرد نه سر اصابع ولی به احتمال قوی این ظاهر الاصابع به لایجزی می‌‌خورد، فلایجزی موضع الشراک کانّه این‌جور گفته و لایجزی ظاهر الاصابع دون رؤوسها اگر کسی ظاهر انگشت را بگذارد روی زمین ولی سر انگشت روی زمین نباشد این مجزی نیست، احتمال دارد این را می‌‌خواهد بگوید، و این ظاهر الاصابع عطف می‌‌شود به موضع الشراک و فعل لایجزی بر سر این در می‌‌آید این غیر از آنی است که مفتاح الکرامة فهمیده. حداقل مجمل است نمی‌شود نسبت داد به ابن فهد که ایشان گفته یراعی ظاهر الاصابع دون رؤوسها حق ندارید سر انگشت را روی زمین بگذارید بر خلاف تسالم اصحاب که قطعا مجزی است وضع رأس الابهام بر زمین و هیچ دلیلی نمی‌شود اقامه کرد بر این معنا.

[سؤال: ... جواب:] گفت و یراعی باید رعایت کند اطراف الاصابع فی الرجلین را و باید رعایت کند ظاهر الاصابع دون رؤوسها را، ‌ظاهرش این می‌‌شود اگر عطف باشد ظاهر الاصابع بر آن اطراف الاصابع که مفعول یراعی است. اتفاقا و یکفی الابهام مؤید ما است که فلایجزی ظاهر الاصابع دون رؤوسها و یکفی الابهام کافی است همان ابهام را روی زمین بگذارید این‌جا دیگر نگفت ظاهر الابهام. ... حالا یکفی الابهام مهم نیست یکفی الابهام حالا با هر دو وجه بسازد ما در ذهن‌مان می‌‌آمد که با بیان ما بیشتر می‌‌سازد، حالا مهم نیست مهم این است که این برداشت صاحب مفتاح الکرامة‌ درست نیست، لااقل شاهدی ندارد.

در ادامه صاحب عروه فرمود و من قطع ابهامه یضع ما بقی منه.

این نیاز ندارد به دلیل خاص طبق بیان ما، ‌اصلا اطلاق وضع الابهامین شامل وضع ما بقی من الابهامین برای مقطوع الابهام می‌‌شود نصف ابهام قطع شده خب تتمه‌اش هم ابهام است و لو بند دوم انگشت ابهامش است. اگر شما بگویید صحیحه حماد داریم که سجد علی انامل الابهامین، می‌‌گوییم فوقش مقید این اطلاقات این ابهام است نسبت به کسی که مختار و متمکن است مثل امام علیه السلام شامل فرد عاجز از وضع رأس الابهام علی الارض نمی‌شود.

در ادامه صاحب عروه فرموده و ان لم یبق منه شیء أو کان قصیرا یضع سائر اصابعه، اگر انگشت ابهام کلا قطع شده یا آن قدر کم مانده که نمی‌شود روی زمین گذاشت، یا حرجی است بخواهد آن ابهام را که خیلی کوتاه شده روی زمین بگذارد این‌جا نوبت می‌‌رسد به وضع سایر اصابع.

و لو قطع جمیعها اگر همه اصابع قدمش قطع شده، تمام انگشتان پایش قطع شده یسجد علی ما بقی من قدمیه و الاولی و الاحوط، این استحبابی است ملاحظة محل الابهام، آن انگشتانش که قطع شده آن قسمتی که محل قطع ابهام است احتیاط مستحب این است که آن‌جا را روی زمین بگذارد.

می‌گوییم جناب صاحب عروه! مقطوع الابهام اصلا دلیل بر این‌که باید وضع کند سایر اصابع را یا مقطوع الاصابع دلیل بر این‌که باید وضع کند قدمش را چیست؟ اگر دلیلش قاعده میسور است که ما نه کبرای قاعده میسور را قبول داریم چون سندش ضعیف است و نه صغرای آن را قبول داریم چون قاعده میسور صغرایش این است که اگر یک مرکبی بود ده جزئی مثلا از یک جزئش عاجز شدی آن نه جزء ساقط نمی‌شود، آنی که جزء نماز است وضع الابهامین است از او عاجز شدی بقیه اجزای نماز ساقط نمی‌شود اما نه این‌که به جای وضع الابهامین بیاییم از جیب خودمان یک چیز دیگر بگذاریم.

اگر دلیل‌تان این است که صحیحه قداح گفت یسجد علی رجلیه، به اطلاق او می‌‌خواهید تمسک کنید بگویید ما اطلاق صحیحه قداح می‌‌گوید واجب است سجود بر رجلین، صحیحه زراره می‌‌گوید واجب است سجود بر ابهامین، ما نمی‌گوییم اطلاق ندارد وجوب سجود بر ابهامین نسبت به فرض عجز، بگوییم اطلاق دارد و لکن حالا که من مضطرم به ترک وضع الابهامین و دلیل داریم که الصلاة لاتسقط بحال حالا یا به این لفظ یا به الفاظ دیگر که ما پذیرفتیم آن وقت عرفا من مضطرم به ترک وضع الابهام، اما من مضطر نیستم به ترک وضع الرجلین یعنی در واقع ذات واجب وضع الرجلین است شرط آن این است که وضع الابهامین بشود من عاجزم از این شرط، ساقط می‌‌شود این شرط و منتقل می‌‌شوم به وضع الرجلین.

جواب از این وجه این است که اولا: این یسجد علی رجلیه عرفا مجمل است نه مطلق، و لااقل من الشک، عرف یسجد علی الابهامین را مفسر اجمال یسجد علی رجلیه می‌‌داند. جاهای دیگر مثلا شارع گفته که نماز ایستاده بخوان شرط نماز ایستاده اقامة الصلب است، لا صلاة لمن لم یقم صلبه، یا اذا قمت فاقم صلبک، من عاجزم از اقامه صلب در قیام اگر دلیل نداشتیم الصلاة لاتسقط بحال که هیچ، می‌‌گفتیم نماز ساقط است، دلیل که آمد گفت الصلاة لاتسقط بحال عرفا من مضطرم به ترک اقامة الصلب در قیام مضطر به ترک قیام نیستم و لذا اطلاق دلیل قیام محکم است، آن‌جا قبول داریم، چون اطلاق دارد اذا قوی فلیقم، تفسیر نشده به آن روایتی که می‌‌گوید اذا قمت فاقم صلبک، اذا قمت فاقم صلبک یک شرطی از شرایط قیام را بیان می‌‌کند اما این‌جا عرفا احتمال این هست که یسجد علی رجلیه توسط این روایاتی که می‌‌گوید انما السجود علی سبعة اعظم که یکی الابهامین است تفسیر شده، احتمال این معنا را هم بدهیم کافی است که دیگر ما بعد از عجز از این مفسر، دیگر نتوانتیم به آن مفسر رجوع کنیم چون شرط و مشروط نیست، مفسِر و مفسَر است.

[سؤال: ... جواب:] اعتق رقبة با اعتق رقبة مؤمنة اطلاق و تقیید است. ... برای این‌که وقتی می‌‌گوید ابهامین، رجلین هم به ابهامین گفته می‌‌شود سجود علی الرجلین هم به غیر وضع الابهامین و وقتی روایات متعددی گفت السجود علی سبعة اعظم یکیش الابهامین بود، ‌یک روایتی هم گفت یسجد ابن آدم علی جبهته و یدیه و رکبتیه و رجلیه، عرف توقف می‌‌کند که بگوید آن اطلاق است، رجل مطلق است مقید است به ابهام، عرف می‌‌گوید ممکن است این اطلاق و تقیید نباشد تفسیر باشد، و مراد از رجلین در این‌جا چون اطلاقات مختلفی دارد رجلین مثل یدین می‌‌ماند چه جور یدین اطلاقات متعددی دارد، رجلین هم به کل رجلین می‌‌گویند به قدمین می‌‌گویند، سجود علی الرجلین ممکن است مراد از آن سجود علی الابهامین باشد. و لذا ما بعد از عجز از سجود علی الابهامین وجهی ندارد رجوع کنیم به این‌که بگوییم ما عاجزیم از این شرط اما ذات مشروط که وضع الرجلین است علی الارض مضطر به ترکش نیستیم و لذا او را باید در نماز انجام بدهیم.

و اگر درست هم بود این بیان باز ترتیب صاحب کفایه درست نمی‌شد که اگر ابهام نشد نوبت می‌‌رسد به وضع سائر الاصابع‌ اگر سائر الاصابع نشد نوبت می‌‌رسد به وضع الرجلین، وقع القدمین. نه، ‌اگر وضع الابهامین نشد باید مستقیم برویم سراغ وضع الرجلین، حالا آن وضع الرجلین اصابع دیگر بود باشد نبود نخواستیم وضع سائر الاصابع بکنیم به اختیار ما خواهد بود اگر دلیل ما رجوع به اطلاق یسجد علی رجلیه باشد.

[سؤال: ... جواب:] اگر مطلق و مقید باشد... من که مخالف نیستم، مراد جدی است، مراد هزلی که نگفتیم هست اما بعد از این‌که دلیل آمد گفت نماز با عجز از سنت ساقط نمی‌شود حالا یا صحیحه زراره که انها لاتدع الصلاة بحال یا آن صحیحه ابن سنان‌ که ما استدلال کردیم فرق رکوع و سجود و قرائت را این گذاشت که قرائت سنت است و لذا اگر عجز از قرائت پیدا کنی نماز ساقط نمی‌شود، تعبیر این است که ألاتری لو ان رجلا دخل فی السلام لایحسن ان یقرأ القرآن اجزأه ان یکبر و یسبح و یصلی، رکوع و سجود فریضه است ان الله فرض من الصلاة الرکوع و السجود مگر نمی‌بینی قرائت را اگر کسی عاجز شد نمازش را می‌‌خواند منتها به جای قرائت تسبیح می‌‌گوید این نشان می‌‌دهد که سنن نماز این‌طوری است که اگر عاجز شدی اصل نماز ساقط نمی‌شود. ما از او استفاده کردیم که عجز از سنت موجب سقوط تکلیف به نماز فریضه نه واجبات دیگر، ‌در خصوص نماز موجب سقوط تکلیف به نماز فریضه نمی‌شود. طبعا وقتی این‌جور شد ما می‌‌گوییم عرفا ببین از چی عاجزی، ‌عرفا شما از وضع الابهامین عاجز شدی عرفا شما از اقامة‌الصلب در قیام عاجزی اما از اصل قیام که عاجز نیستی، عرف این‌جور می‌‌گوید و لذا اطلاق دلیل اذا قوی فلیقم می‌‌گوید باید قیام کنی بدون اقامة الصلب. این‌جا هم اگر اطلاق و تقیید باشد اطلاق یسجد علی رجلیه می‌‌گوید سجود بر رجلین بکن فقط شما عاجزی از سجود بر ابهامین او ساقط می‌‌شود و لکن ما می‌‌گوییم ظهوری در اطلاق و تقیید ندارد بلکه محتمل است قویا که لسان لسان تفسیر باشد و با عجز از مفسِر تکلیف به مفسَر باقی نمی‌ماند.

[سؤال: ... جواب:] ببینید من حالا در مقام فتوا که نیستم، بله چون احتمال اطلاق و تقیید هم قابل توجه است و لو ظهور ندارد در اطلاق و تقیید احتمال تفسیر هست این منشأ می‌‌شود که انسان احتیاط واجب بکند که حالا که عاجز شد از وضع الابهامین وضع سایر قدمین بکند اما از نظر فنی من عرضم این است که دلیلی بر وجوب آن نیست. ... کدام هیئت شرعیه سجود اقتضا می‌‌کند وضع الابهامین علی الارض باشد؟ حالا اگر وضع الابهامین علی الارض نبود نمی‌گویند سجد؟

[سؤال: ... جواب:] اتفاقا جالب این است، در همان بحث سجود آقای خوئی هم که در این موارد خیلی همراهی نمی‌کند مثلا در بحث عجز از رکوع شرعی که به حد وصول الراحتین الی الرکبتین می‌‌گوید اگر عاجز شدی از رکوع شرعی دلیل می‌‌گوید کسی که قادر بر رکوع نیست یؤمی، آن‌جا این‌جور گفت ولی در سجود اتفاقا تصریح می‌‌کند می‌‌گوید من عاجز بشوم از سجود بر ما یصح السجود علیه حق ندارم بروم سراغ ایماء، من عاجزم از شرط سجود عاجز از سجود نیستم. البته ممکن است شما بگویید دو تا حرف مختلف شد از آقای خوئی یک جا در رکوع گفت عاجز از شرط شرعی رکوع وظیفه‌اش ایماء‌ است چون ظاهر دلیل من لایقدر علی الرکوع عاجز از رکوع ماموربه است که یومی ولی در سجود پس چرا نگفت که کسی که قادر بر سجود شرعی نیست یؤمی الی السجود این‌جا گفت عاجز از شرط سجود شدی ولی اصل سجود را فراموش نکن، عیب ندارد حرف‌های ایشان اختلاف دارد این‌جا ولی ما طرفدار فرمایش ایشان هستیم در سجود. انصافا همین است. من عاجز شدم از وضع جبهه بر مهر فقط راهش این است که وضع جبهه بکنم بر فرش بگوییم ایماء بکن به سجود، اطلاق دلیل اسجد شامل من می‌‌شود، عرفا من عاجزم از شرط سجود و وقتی اصل نماز ساقط نشده بخاطر عجز از شرط شرعی سجود اطلاق دلیل اسجد می‌‌گوید سجود عرفی بیاور و آنی که اضطرار داری به ترکش شرط سجود است که وضع الجبهة علی ما یصح السجود علیه است. پس این نقض شما به ما وارد نیست.

[سؤال: ... جواب:] این‌که عرفا واجب فی واجب است. ... سجود یک امر عرفی است تفسیر می‌‌شود با این‌که واجب است در حال سجود وضع مواضع سبعه؟ وضع الجبهة‌ بله عرفا مفسر سجود است. اگر مقصودتان این است که این‌جا هم می‌‌خواهید بگویید که کسی که عاجز است از وضع بعض مواضع سبعه ایما بکند به سجود این‌که دیگر خیلی غیر عرفی است، پاهایش را نمی‌تواند بگذارد زمین اصلا حق نداری سجود کنی، چرا؟ برای این‌که تو عاجزی از سجود شرعی، نوبت می‌‌رسد به ایماء این را هیچکس نگفته. آقای خوئی هم در حتی وضع جبهه بر مهر اگر ممکن نباشد تمسک کرده به اطلاق دلیل اسجد گفته اصل سجود را که نمی‌شود فراموش کرد. ... قطعا در مثال سجود اطلاق و تقیید است به این‌که وضع مواضع سبعه بکن بلکه اصلا اطلاق و تقیید هم نیست یک واجبی است در ضمن سجود شرط شرعی سجود استفاده نمی‌شود.

مسأله 7: الاحوط الاعتماد علی الاعضاء السبعة بمعنی القاء ثقل البدن علیها و ان کان الاقوی عدم وجوب ازید من المقدار الذی یتحقق معه صدق السجود و لایجب مساواتها فی القاء الثقل.

صاحب عروه فرموده احتیاط این است که آدم سجده که می‌‌رود سنگینی‌اش روی هفت موضعی باشد که روی زمین قرار می‌‌گیرد حالا نمی‌گوییم نسبت یکی باشد عادتا هم یکی نمی‌شود سنگینی انسان روی رکبتینش و جبهه‌اش بیشتر از سنگینی انسان است روی یدین و ابهامین ولی اصل سنگینی باید روی هر هفت موضع باشد، چرا؟ صاحب عروه فرموده اقوی این است که لازم نیست، صاحب عروه فرموده اقوی این است که اعتماد بر مواضع سبعه لازم نیست، هر چند احتیاط مستحب است. آقای خوئی فرموده بر عکس من می‌‌گویم لازم است چرا؟ آقای خوئی فرموده برای این‌که السجود علی سبعة اعظم، در مفهوم سجود اعتماد و القای ثقل علی الارض آمده، سجد علی الارض یعنی القی ثقله علی الارض. شاهدش این است که اگر کسی را با طناب ببندند به سقف، این هم طناب را بکشد بکشد بیاید تماس پیدا کند با زمین، اما تماسش در این حد است که اگر خالی هم بکنند زیرش را، آن آهنی که زیرش هست کشویی است، بکشند این همین‌جور معلق می‌‌ماند، نمی‌افتد، چرا؟ برای این‌که القای ثقلش بر این زمین نیست، القای ثقلش بر آن طنابی است که از بالا آویزان شده به آن، آیا عرفا می‌‌گویند سجد؟ کی عرف می‌‌گوید سجد؟ به سجده افتاد، کدام به سجده افتادن؟ تو به زور خودت را آمدی کشاندی کشاندی تا سطح زمین، اما هیچ القای ثقلی بر زمین نکردی به این نمی‌گویند سجد. پس سجود مقومش القاء الثقل است علی الارض اعتماد علی الارض است، صرف تماس با زمین کافی نیست. حالا روایت می‌‌گوید انما السجود علی سبعة اعظم، باید هر هفت عضوت سجود بر آن باشد، یعنی همان القای ثقل، همان اعتماد. پس خلاصه این شد که صاحب عروه فرمود احتیاط مستحب است القای ثقل علی المواضع السبعة و لکن اقوی عدم وجوب آن است، آقای خوئی فرمود بلکه اقوی وجوب آن است، دلیلش هم گفته شده.

بعضی‌ها استدلال کردند به روایاتی که می‌‌گوید در حال سجود تمکن من الارض داشته باش، اذا سجد فلیتمکن، گفتند تمکن همین است دیگر، تمکن یعنی سوار بودن روی زمین، تمکن من الارض یعنی روی زمین سوار باشی، آنی که تا آن آهنی که زیر پایش هست بکشند دیگر ارتباطش با زمین قطع می‌‌شود و با آن طنابی که به سقف آویزان است مرتبط است به این نمی‌گویند به سجده افتاد، بر هر هفت عضوش به سجده افتاد.

به نظر ما فرمایش آقای خوئی قابل اشکال است. اولا: در خود مفهوم سجود القای ثقل نخوابیده، کجای مفهوم سجود القای ثقل است؟ کی می‌‌گوید نمی‌گویند به آن شخصی که طناب بستند به سقف این هم خواهش می‌‌کند از دوستانش که تلاش کنند یا خودش زورش می‌‌رسد، خودش را می‌‌کشاند پایین به حالت سجده، فقط با زمین در حد تماس و اتصال ارتباط دارد، هیچ القای ثقلی بر زمین نمی‌کند، آن‌هایی که می‌‌بینند این را آیا نمی‌گویند ساجدٌ؟ ساجدٌ علی الارض. اتفاقا سجود را که معنا کردند وضع الجبهة علی الارض شما وضع یده علی الارض حتما باید سنگینی دست‌تان روی زمین بیاید؟ نه، همین‌جوری الان من تماس دارم با این، شما اگر این منبر را هم از زیر دست من بکشید دست من همین‌جور می‌‌ماند چون فشار نیاوردم، آیا نمی‌گویند وضع یده بر این دستگیره منبر؟ ببینید هیچ فشاری روی زمین نیست ولی می‌‌گویند وضع یده علی الارض، مسّت جبهته علی الارض، وصلت جبهته بالارض، همه این‌ها صدق می‌‌کند، اتفاقا سجود را مگر معنا نکردند به وضع الجبهة علی الارض، ما حالا نمی‌خواهیم تمسک کنیم به قول لغویین تا بگویید قول لغوی که حجت نیست، می‌‌خواهم جدل بکنم با شما، شما که می‌‌گویید سجود وضع الجبهة علی الارض است در کتب لغت این‌جور معنا کرده، اتفاقا در وضع اعتماد نخوابیده، القای ثقل نخوابیده در وضع. وضع، مسح، وصول، سقوط.

[سؤال: ... جواب:] ایما سقط من ذلک علی الارض اجزأک او که در مقام بیان این بود که استیعاب لازم نیست، و ظهور هم ندارد سقوط در این‌که حتما باید بیفتد به جوری که القای ثقلش روی آن جایی که سقوط بر آن کرده باشد. و لذا هیچ ظهوری ندارد سجود در القاء الثقل.

ثانیا: بر فرض اصل سجود ظهور داشته باشد در القاء الثقل، انما السجود علی سبعة اعظم کنایه است، یعنی در حال سجود واجب است این‌که مواضع سبعه را روی زمین قرار بدهید، نه این‌که باید این هفت موضع سجده کنند، آخه نگفت هفت موضع باید سجده کنند که، رکبتینت باید سجده کند ابهامینت باید سجده کند یدینت.. این‌که نیست، انما السجود علی سبعة اعظم سجود واجب است بر هر عضو این کنایه است و الا خود این‌ها که سجده نمی‌کنند، کنایه از این است که در حال سجود باید این هفت عضو روی زمین باشد، بیشتر از این‌که ظهور ندارد. همان یسجد ابن آدم علی رکبتیه و رجلیه، آن هم همین است، واقعا شما سجده روی این‌ها می‌‌کنی یا سجده روی زمین می‌‌کنی؟ نه روی این هفت عضو سجده می‌‌کنی نه این هفت عضوت سجده می‌‌کنند، یسجد ابن آدم علی این هفت عضو نه این هفت عضو سجده می‌‌کند روی زمین نه شما روی این هفت عضو سجده می‌‌کنی، ظاهر عرفیش این است که در حال سجود باید این را رعایت کنی، این حالت را که بیشتر از این ظهور ندارد در کنایه بودن از این‌که باید هفت عضو روی زمین وضع بشود، تماس داشته باشد.

و لذا حق با صاحب عروه است، وضع المواضع السبعة علی الارض به معنای اتصال، بیشتر از این لازم نیست. و لذا شما یک آقای چاق که شکم خیلی بزرگی دارد، شکمش می‌‌آید روی زمین القای ثقل می‌‌کند!! نه جبهه‌اش القای ثقل می‌‌کند نه یدینش نه رکبتینش اما به زور خودش را فشار می‌‌دهد که تماس پیدا کند جبهه‌اش با زمین، یدینش با زمین، آخرش هم که می‌‌خواهد سر از سجده بردارد شکمش هم درد گرفته، چون فشار به شکمش آمد. یا یک متکا گذاشته کسی، متکا گذاشته یک کاری می‌‌کند فشار شکمش روی متکا بیاید، لاغر هم هست اما فشار شکمش را می‌‌خواهد روی متکا بیاید، بازیش گرفته، خب باشد چه عیب دارد؟ بنده‌های خدا همین هستند دیگر، یکی این‌جور نمایش می‌‌دهد یکی جور دیگر نمایش می‌‌دهد، این هم این‌جوری می‌‌خواهد نمایش بدهد، سجد صدق می‌‌کند و هیچ به نظر ما اشکال ندارد.

اما این‌که گفت که تمکن من الارض واجب است، آقا! تمکن من الارض یعنی سریع نروی به سجده برخیزی، در مقابل نقر کنقر الغراب، ‌یعنی جا بگیر در سجده نه این‌که جا بگیری یعنی محکم به زمین بچسبی که اگر زیرت را خالی بکنند ناگهان بیفتی نماز زلزله بر مردم واجب بشود. این‌که نیست. تمکن من الارض یعنی جا بگیر یا به تعبیر آقای سیستانی تمکن به معنای استقرار و طمأنینه باشد، اما به معنای القاء الثقل بودن از اذا سجد فلیتمکن، ‌یمکّن جبهته علی الارض فهمیدنش انصافا کار مشکلی است. پس اقوی آنی است که صاحب عروه می‌‌گوید که واجب نیست بیشتر از مقداری که صدق سجود بکند.

اما این مطلب را تامل بفرمایید که آیا واجب است سجود به نحو معهود باشد یا نه، کل ما صدق علیه السجود که بعضی‌ها گفتند اصلا دراز بکش روی زمین، حالت خوابیده. ما می‌‌گوییم هر جوری که عرفا بگویند سجود کافی است اما وجدانا آدمی که دراز می‌‌کشد روی زمین و لو مواضع سبعه‌اش روی زمین باشد به او نمی‌گویند ساجدٌ، از او صرف نظر کنید، آن‌هایی که گفتند عرف به او می‌‌گوید ساجد اشتباه کردند، او ساجد نیست، او ساجدنما است، ساجدنما هم نیست، اصلا ساجد نیست، او صهیونیست است، جوان صهیونیست بود در فیلم نشان می‌‌دادند همین‌جور دراز می‌‌کشید روی زمین، او دیگر خیلی نهایت خضوع بعد هم از خضوع در می‌‌آید می‌‌رود انسان‌های بیگناه را می‌‌کشد، قربة الی الله. او بدرد نمی‌خورد، او سجود نیست. پس سجود به هر کیفیتی کافی است و لو معهوده نباشد اما به شرط این‌که دیگر حدش را رعایت کنی دیگر کاملا منسبط علی الارض نشوی که از صدق سجود خارج بشود.

و الحمد لله رب العالمین.